

# عدم تعادل صندوق‌های بازنشستگی و قرارداد اجتماعی در ایران



علی سرزایم  
اقتصاددان

مفهوم قرارداد اجتماعی، فارغ از معنای تخصصی‌اش در متون فلسفه سیاسی، معنای دیگری نیز دارد و آن این است که چه نوع رابطه‌ای میان فرد و اجتماع، به‌طورکلی و فرد و دولت، به‌طور خاص، برقرار است و این رابطه براساس چه قرارداد ضمنی یا احياناً صریحی شکل گرفته است. می‌توان ادعا کرد اگر این فرهنگ در جامعه حاکم باشد که باید به جامعه چیزی داد تا در ازای آن و معادل آن چیزی دریافت کرد، آن‌گاه جامعه می‌تواند در مسیر خلاقیت و کارآفرینی قرار گیرد، اما اگر فرهنگ حاکم آن باشد که باید تا جای ممکن به جامعه چیزی نداد ولی از آن چیزی گرفت، به احتمال زیاد در این جامعه رانت‌جویی و طفیلی‌گری حاکم خواهد شد. به عنوان مثال، در کشورهای پیشرفته مردم می‌دانند که باید مالیات دهند تا خدمات عمومی از دولت دریافت کنند. شهر زیبا، تمیز و سازماندهی‌شده نتیجه پرداخت مالیات است و اگر فرار مالیاتی حاکم باشد نتیجه شهری نازیبا، کثیف و پرمشکل خواهد بود. وقتی اکثریت این دیدگاه را باور داشته باشند، آن‌گاه سازوکاری را حاکم می‌کنند تا انگیزه فرار مالیاتی و سواری مجانی گرفتن از دیگران توسط اقلیت قانون‌گریز منتفی شود. اما اگر اکثریت حاضر به تن دادن به این سازوکار نباشند، اقلیت نخواهند توانست بر آنها غلبه کنند. اگر جامعه، جامعه‌ای رانتی باشد، همه بیش از آنکه به دنبال خلاقیت و کارآفرینی باشند، به دنبال رانت‌جویی و فساد خواهند بود و چشمان همه متوجه دولت خواهد بود تا چقدر از خزانه به آنها پرداخت کند. روشن است که درآمد نفت تا چه اندازه به حاکم شدن دیدگاه دوم کمک می‌کند.

یکی از جاهایی که نوع قرارداد اجتماعی به‌خوبی خود را نشان می‌دهد، صندوق‌های بازنشستگی است. در سیستم‌های حق بیمه مشخص (DC) افراد مبلغ مشخصی را به صندوق‌ها پرداخت

می‌کنند و در زمان بازنشستگی همان مبلغ را به‌علاوه سود به‌عنوان حقوق بازنشستگی می‌گیرند؛ بنابراین رابطه مستقیمی میان پس‌انداز و حقوق بازنشستگی برقرار می‌شود. اگر کسی در طول دوران کاری ریاضت اقتصادی بیشتری بکشد، در دوران بازنشستگی با سهولت بیشتری زندگی خواهد کرد اما اگر کسی مبلغ ناچیزی را در طول دوران کاری خود پس‌انداز کند، باید به‌طور طبیعی در دوران پیری با ضیق و تنگی معیشت بگذراند. در مقابل، نظام‌های مقرری مشخص (DB) وجود دارد که براساس آن افراد، فارغ از حق بیمه‌ای که پرداخت کرده‌اند، در دوران بازنشستگی مقدار مشخصی حقوق بازنشستگی طلب خواهند کرد. روشن است که این روش از اساس مشکل دارد، چراکه همه به دنبال آن هستند که تا جای ممکن حق بیمه بازنشستگی کمتری بدهند ولی در عین حال حقوق بازنشستگی بیشتری دریافت کنند. معنای مشخص آن این است که رابطه‌ای میان حقوق و حق بیمه پرداخت‌شده برقرار نمی‌شود. البته سیستم‌های مقرری مشخص (DB) برای اینکه دوام بیاورند، ناگزیر می‌شوند به این سیستم روی آورند که حق بیمه نسل فعلی را خرج حقوق بازنشستگان موجود کنند. البته هرگاه به هر دلیل تعداد حق بیمه‌دهندگان موجود کم شود، این سیستم دچار بحران می‌شود.

در ایران هم متأسفانه سیستم مقرری مشخص برقرار است و سیستم‌های مذکور در آستانه بحران قرار دارند. اگر چه گزینه‌ای که معمولاً به کار گرفته می‌شود این است که کسری آنها متوجه دولت می‌شود، اما این رویکرد، رویکرد قابل‌تداومی نیست! صندوق‌های بازنشستگی باید به صورتی سامان یابند که به لحاظ مالی پایدار باشند و برای تأمین هزینه‌های خود به دیگران، از جمله دولت، وابسته نباشد. مقاومت در برابر افزایش حق بیمه و فشار بر سر افزایش حقوق مقرری، فرجامی جز ورشکستگی صندوق‌ها نخواهد داشت. اگر قرارداد اجتماعی ضمنی منعقدشده این فرهنگ باشد که باید در رابطه فرد با جامعه تعادل برقرار باشد، پذیرش سیستم بازنشستگی حق بیمه مشخص (DC) آسان‌تر خواهد بود؛ در غیراین صورت اجرای آن تقریباً غیرممکن یا محال می‌شود.

بنابراین رابطه  
مستقیمی  
میان پس‌انداز  
و حقوق  
بازنشستگی  
برقرار می‌شود.  
اگر کسی در  
طول دوران  
کاری ریاضت  
اقتصادی  
بیشتری بکشد،  
در دوران  
بازنشستگی با  
سهولت بیشتری  
زندگی خواهد  
کرد اما اگر کسی  
مبلغ ناچیزی  
را در طول  
دوران کاری  
خود پس‌انداز  
کند، باید به  
طور طبیعی  
در دوران  
پیری با ضیق و  
تنگی معیشت  
بگذراند.